

خاویر کرمنت  
ترجمهٔ مریم احمدی

کتاب  
بیشعوری  
۲

# بیشعورهای ابدی

\* شناخت بیشعورهای چاپ سوم  
اصلاح ناپذیر  
و راهکارهای مقابله \*  
با آنها



انتشارات تیسرا

۱۵.....	مقدمه
۲۷.....	بخش یکم: با هر نامی، رنگ و بویش یکی است
۲۹.....	فصل یکم: بیشعور مطلق
۴۳.....	فصل دوم: قاشق زنی روز هالووین
۵۵.....	بخش دوم: حقه‌های کاری
۵۷.....	فصل سوم: بیشعور گردن کلفت
۶۵.....	فصل چهارم: بیشعور عقل کل
۷۴.....	فصل پنجم: بیشعور یک دنده
۸۵.....	فصل ششم: بیشعور غرغرو
۹۵.....	فصل هفتم: بیشعور مکنده
۱۰۴.....	فصل هشتم: بیشعور خردبین
۱۱۳.....	فصل نهم: بیشعور لجن
۱۲۴.....	فصل دهم: بیشعور آشوب طلب
۱۳۶.....	فصل یازدهم: بیشعور قربانی
۱۴۵.....	بخش سوم: بیشعور کیهانی
۱۴۷.....	فصل دوازدهم: بیشعور کیهانی
۱۵۲.....	فصل سیزدهم: بیشعور قائل به میانه‌روی سیاسی یا همان بیشعور باملاحظه
۱۶۴.....	فصل چهاردهم: بیشعور سبز یا بیشعور طرفدار حفظ محیط‌زیست

## فصل یکم: بیشعور مطلق

هیچ‌یک از شرایط انسانی آن‌قدر پیچیده نیست که نشود آن را به یک جمله قصار یا یک کلیشه رقت‌انگیز تقلیل داد.

آن فلنדרز

گفتن یک حرف کلیشه‌ای در روز، شما را از خودخوری دور می‌کند.

دن چف

زمانی که متوجه مسئله بیشعوری مطلق شدم، با شوروشوق فراوان تحقیق بیشتری در این زمینه کردم. حال پس از هزاران ساعت مطالعه طاقت‌فرسا در این باره، به سه نتیجه مهم دست یافتم:

۱. به غیر از شهرهایی با جمعیت بالاتر از صد هزار نفر و شهر بولدر ایالت کلرادو، هنوز شرافت انسانی از بین نرفته است.
۲. هنوز بیشعورهای معمولی ذره‌ای از شرافت انسانی را در خود حفظ کرده‌اند.

۳. برخی بیشعورها آن‌قدر به پستی و حقه‌بازی‌های خود چسبیده‌اند که همه ریشه‌های انسانیت و شرافتمندی را در خود خشکانده‌اند. این‌ها همان

بیسورهای مطلق هستند. اگر معجزه‌ای رخ ندهد، می‌توان مطمئن بود که این آدم‌ها تا آخر عمر بیسور باقی بمانند.

ژاک ه، مدیر یک شرکت باربری (در زمینه اسباب‌کشی) را در نظر بگیرید. او در سال‌های متمادی دریافت که تا چه حد مردم در طول فرایند جابه‌جایی از یک خانه به خانه جدید، به ویژه در شهر جدید آسیب‌پذیر هستند. همچنین متوجه شد که سوءاستفاده از این وضعیت آسان است، به طوری که پول بیشتری که حقش نیست را به جیب خواهد زد، کمی هم سرگرم خواهد شد. او بیش از همه شیفته زمانی بود که کسی تماس می‌گرفت و شکایت می‌کرد که مبلغ موجود در فیش پرداختی چند هزار دلار بیشتر از آن چیزی است که خودشان تخمین زده بودند. او با ظاهر مؤدبانه‌ای پاسخ می‌داد: «آقای محترم، اگر دست من بود، همان مبلغ تخمینی اولیه را از شما می‌گرفتم. اما صنعت باربری تحت مدیریت آی.سی.سی. است. اگر من براساس مقررات و تعرفه‌های آن‌ها با شما حساب نکنم، امکان دارد همین فردا کاروبارم تخته شود. واقعاً نمی‌توانم چنین ریسکی را بپذیرم». او در این مواقع انتظار داشت که با پوزخند مردم روبه‌رو شود، اما از هر ده مشتری، نه نفرشان تسلیم می‌شدند و چکی به همان مبلغ را برایش می‌نوشتند.

ژاک در اوایل پنجاه‌سالگی یک ماه دختر نوجوانش را در خانه حبس کرد، به دلیل ازبیدن خوردن خودروشان، پس از آن برنامه درمانی بیسوری را آغاز کرد. پیشرفت قابل توجهی داشت، اما تقریباً پس از یک سال آن را رها کرد؛ چون به دلیل افزایش حقوق کارمندان و گرفتن هزینه‌های منصفانه از مردم، در حال ازدست‌دادن سرمایه‌اش بود.

ما در حرفه خودمان، آن را «بازیافت» می‌نامیم. یعنی اگر بخواهید آشغال را به چیز خوبی تبدیل کنید، ممکن است دوباره آشغال نصیبتان شود. ممکن است نوع دیگری از آشغال باشد، اما اصل و ماهیتش همان است که از اول بوده است.

من کسی را بیسور مطلق می‌نامم که حداقل یک یا دو بار بازیافت شده باشد. در مورد ژاک، یک بار هم زیاد بود. تا وقتی دوباره شروع به گول‌زدن